

تعریف اصطلاحی تسامح و تساهل از دیدگاه اسلام و غرب

حضرت آیت الله سید محمد موسوی بجنوردی

از منظر غربیان تسامح و تساهل در اصطلاح، به معنای عدم مداخله و ممانعت انسان یا اجازه دادن از روی قصد و آگاهی نسبت به اعمال و عقایدی است که مورد پسند و پذیرش او نباشد.
با توجه به این تعریف، عناصر زیر را در اصطلاح تساهل لحاظ کرده‌اند:

الف. وجود تنوع و اختلاف: تساهل باید در میان افرادی باشد که به نحوی با هم اختلاف دارند. بنابراین مدارا و هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی که در میان افراد جوامع یک‌رنگ و هم‌عقیده وجود دارد، از تعریف تساهل خارج است؛

ب. نابخشودنی و نارضایتی: با این ویژگی، آن تساهلی که از روی بی‌تفاوتی و بی‌تفاوتی باشد، خارج است؛

ج. آگاهی و قصد: بنابراین تساهل نباید از روی جهل و بدون انگیزه صورت گیرد؛

د. قدرت و توانایی بر مداخله: لذا مدارای عاجزانه و از روی ناچاری تساهل خوانده نمی‌شود.

تعریف مذکور در فرهنگ غرب متداول است و اندیشمندان غربی شروط چهارگانه فوق را به عنوان شرط لازم برای تسامح و تساهل در نظر می‌گیرند. هرچند این شروط را کافی ندانسته و شرط‌های دیگری نیز بر آن افزوده‌اند.

تعاریف تسامح و تساهل در اسلام

مراد از تسامح و تساهل چیست و آیا این اصطلاح در اسلام به همان مفهومی است که در غرب رایج است؟

مبحث اول: تعریف لغوی تسامح و تساهل از دیدگاه اسلام

تساهل واژه‌ای است عربی از ریشه سهل به معنای آسان‌گیری و عملی که در آن شدت و تنگی نیست. و نیز به معنای ارفاق و گذشت، ملامت و چشم‌پوشی آمده است. در کتب لغت فارسی نیز به معنای سهل گرفتن بر یکدیگر، آسان گرفتن و به نرمی

رفتار نمودن، آمده است.

تسامح از ریشه سمح به معنای بزرگواری، جوان‌مردی، بلندنظری و بخشش است. مسامحه به معنای آسانی و نرمی کردن و آسان گرفتن بر یکدیگر است، و سماح به معنای چشم‌پوشی، گذشت و بخشش است. این واژه نیز با تساهل مرادف است، تنها

فرق ظریفی که با آن دارد این است که تسامح به معنای نوعی کنار آمدن همراه با جود و بزرگواری و جوان‌مردی و توانایی است، در حالی که واژه تساهل و تحمل، با ضعف و فرودستی و ناتوانی منافات ندارد.

مبحث دوم: تعریف اصطلاحی تسامح و تساهل در اسلام

تساهل در اصطلاح اسلامی یعنی آسان‌گیری و مدارا و بردباری و رفق نسبت به منافقان، که در معارف دینی ما مکرر به آن اشاره شده است. و نیز تحمل هر طریقه نو و کهنه‌ای که مخالف با طریقه مقبول خود انسان است و اظهار نفرت نکردن از آداب و اعتقادات دینی و مذهبی دیگران، البته تحمل عقاید، سلوک و رفتار دیگران صرفاً به معنای قبول حقانیت و مشروعیت نیست؛ همان‌گونه که در صدر اسلام عقاید گوناگونی در مواجهه با اسلام بوده است، که در صورت عدم برخورد خصمانه می‌توانستند به راحتی در حکومت اسلامی زندگی کنند و در امنیت کامل به سر برند.

لذا تسامح جنبه جوان‌مردی داشته و طرفینی است؛ یعنی همه مردم نسبت به هم آسان بگیرند و جوان‌مردی نمایند و نخواهند عقاید و اعمال همدیگر را در مواردی که منافی با آزادی و زندگانی خودشان است در فشار حدود و قیود ناشی از تعصب بگذارند. ویل دورانت نیز در کتاب تاریخ تمدن خود مطالبی دارد که سخنان بعضی از معاصران را تأیید می‌کند.

برخی معتقدند که این دو واژه اگر با هم استعمال شوند، هم معنی هستند، اما اگر یکی بدون دیگری به کار رود، معنایشان متفاوت است؛ چون تساهل نوعی

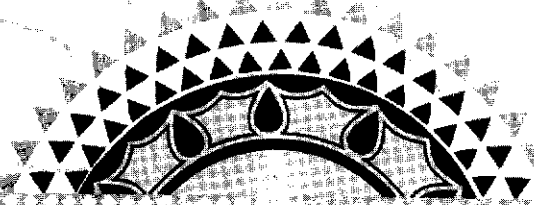
بی‌تفاوتی و اباحه‌گری را در خود دارد، بر خلاف تسامح که در آن مدارا و گذشت با بزرگواری نهفته است.

از دیگر واژگان نزدیک به مفهوم تسامح و تساهل که به جای آن به کار رفته است، می‌توان واژه‌های زیر را نام برد:

مدارا (که واژه‌ای عربی است و در لغت به معنای لطف روا داشتن، کسی را فریفته خود کردن، نرمی نشان دادن و کسی را تحمل کردن است و به معنای دورویی، چاپلوسی، خدعه و نیرنگ نیز آمده است. در فارسی نیز به معنای با مهربانی برخورد کردن و نرمش در رفتار و گفتار و تحمل ناملامت است.؛ رواداری (جایز دانستن و اجازه دادن) اغماض؛ سعه صدر؛ نرمی؛ ملامت؛ حلم و بردباری؛ رحم و شفقت؛ که تا حدودی برابر همان تسامح و تساهل اند.

تاریخ پیدایش اندیشه تساهل در غرب، مربوط به بعد از قرن شانزدهم است که با عملکرد کلیسا در دوره حاکمیت خود در قرون وسطا پیوند دارد. کلیسا به سبب عرضه رفتار خشونت‌آمیز، گرایش‌های انحرافی بسیاری را در اروپا فراهم کرد.

در حوزه عقاید، کلیسا، دگم‌اندیشی‌ها و جزم‌گرایی‌های فراوانی داشت که در نتیجه افکار و عقاید را نسبت به خدا دچار خدشه‌ای بزرگ کرد. مهم‌تر از همه، خشونت‌های عملی کلیسا بود، که این خشونت‌ها اسباب رهیدگی و رمیدگی از دین را فراهم کرد و آن گونه که برخی نوشته‌اند: خطای عمده کلیسا در جهات مختلف بود؛ از جمله کلیسا با نوعی رژیم پلیسی خشن در جست‌وجوی عقاید افراد بود و کوشش می‌کرد کوچک‌ترین نشانه‌ای از مخالفت با عقاید مذهبی در فرد یا جمعی پیدا کند و با خشونت و وصف ناشدنی، آن فرد یا جمع را مورد آزار قرار دهد. این بود که دانشمندان جرئت نداشتند برخلاف آن چه کلیسا آن را علم می‌داند، ببندیشند. محکمه تفتیش عقاید باعث شد که نوآوران علمی



و کسانی را که در برابر خشونت‌ها و خفقان‌های کلیسا به نوآوری و اظهار نظر علمی پرداخته بودند، تکفیر کنند و آن‌گاه آنان را به قتل برسانند، که داستان غم‌بار این خشونت‌ها را ویل دورانت در کتاب خویش آورده است. این زمینه‌ها، سبب پیدایش عصبان‌های فکری فراوانی در جامعه و در نهایت عصبان‌های اجتماعی علیه کلیسا شد. طرح مسئله به قرن‌های شانزدهم و هفدهم میلادی بازمی‌گردد که در آن، حال و وضعیت فرقه‌های پیش‌رو در حال رشد جامعه، اقتدار کلیسا را به چالشی عظیم برده و ضربه‌ای کاری بر پیکر کلیسا وارد کردند؛ آن‌ها که هنوز در هوای اندیشه الهی بودند، پروتستانسیم را در مسیحیت ایجاد کردند. افرادی همانند جیمز میلتن، جان لاک و جان استوارت میل، برای از بین بردن آن فضا و با هدف اشاعه اصول، آرمان‌ها و افکار خود و به این اعتبار که عنصر حقیقت فقط با زمینه‌های اجتماعی رقابت آزاد رخ می‌نماید، تورانس را مطرح کرده، بر دفاع از اندیشه تساهل اصرار ورزیدند. آنان گفتند مسیحیت یعنی تحمیل عقیده و فکر؛ عقیده نباید تحمیل شود؛ نباید عقاید دیگران را نفی کرد و خود را مطلق دانست، البته در این گفت‌وگوها اغلب حمله سبزی علیه مسیحیت وجود دارد و در همین راستا "پلورالیسم" ترویج شده، "مونیسیم" محکومیت شدیدی پیدا کرده، برخی، ریشه اندیشه تساهل در غرب را باید در تحولات جنبش اصلاح دین و نزاع کلیسا و دولت جست‌وجو کرد. از آنجا که مذهب در آن زمان از اهمیت بسیاری برخوردار بود، در واقع تساهل در زمینه عقاید مذهبی به معنای تساهل نسبت به هر عقیده‌ای تلقی می‌شد. تساهل در اصل نه از بی‌تفاوتی و شکاکیت، بلکه از ایمان شدید زاده شد؛ هر چند بعدها اومانیسیم و ناسیونالیسم فراگیری نیز آن را پرورش دادند. چنان‌که عقیده‌ای هر چند مثبت، در ابتدای پیدایش، حالت عصبانی داشته و در آن مسایل، حقی جلوه‌گر باشد و در گذر زمان در دامن همان عقیده گسترش‌های ناموزونی رخ می‌دهد و آن را از حرکت اولیه به صورت افراطی می‌کشاند؛ در نتیجه همان عقیده که در نخست لازم جلوه می‌کرده منزله‌ابزاری انحرافی در دست منحرفان قرار می‌گیرد. لذا مسیر اندیشه تساهل به همین گونه بوده است و امروزه دیگر در غرب تساهل به دلیل ترویج بی‌تفاوتی دینی هرگز معنای نخستین خود را نمی‌دهد.

پیشینه تساهل و تسامح در اسلام

سیر تاریخی اندیشه تساهل و تسامح و مدارا به زمان ظهور اسلام می‌رسد و هم‌زاد با تولد این آیین

مقدس است؛ به طوری که آسان‌گیری و مدارا در مقام مناظره، بحث و گفت‌وگو و نیز در مقام عمل و رفتار در سیره پیامبر اکرم ص. و در عصر ظهور پیشوایان معصوم و تربیت یافتگان مکتب اهل البیت ع. جلوه‌گری خاصی داشته است.

در قرن چهارم و پنجم هجری که تمدن اسلامی بر اوج اقتدار می‌نشیند، تساهل دینی مسلمانان همانند برگی زرین بر دفتر تابناک این تمدن درخشیده و در همه شریان‌های اسلام جریان می‌یابد. و آن گونه که برخی از محققان گفته‌اند:

این سعه صدر و تسامح مسلمین نه فقط مناظرات دینی و کلامی را در قلمرو اسلام ممکن ساخت، بلکه سبب عمده‌ای شد در تعاون اهل کتاب با مسلمین در قلمرو اسلام؛ مثلاً موقعیت یهود در اسلام بهتر از موقعیت آنان در قلمرو کلیسا بود و نصاری شرقی آن تسامح و تساهل را که در قلمرو اسلام می‌دیدند در حوزه کلیسا نیافتند.

بنابراین شیوه حاکم بر رفتارها و افکارها در جوامع اسلامی سهل‌گیری و نگاه کریمانه همراه با دقت نظر و بهره‌وری بوده. آموزختن را حتی از کفار و حتی در چنین ممدوح دانسته و بنیاد اسلام را بر "رحمه للعالمین" بودن پیامبر قرار داده که شامل حال همه مسلمانان از هر گروه و قشری شده است؛ زیرا بدون تسامح و تساهل دینی یعنی بدون هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مسلمانان با غیرمسلمانان، گرفتن علوم و فنون از غیرمسلمانان امکان‌پذیر نخواهد بود.

یکی از عوامل رشد علمی جامعه مسلمانان همین تسامح و تساهل مسلمانان است که اجازه می‌داد تا اندیشمندان اهل کتاب به راحتی وارد جامعه اسلامی شده و مسلمانان مقدم آنان را محترم شمارند. لذا در همان عصر اول، مسلمانان معلومات خویش را از آنان گرفته و در عصر دوم، خود مسلمانان در رأس جامعه علمی قرار گرفته‌اند.

در همان آغاز اسلام بود که پیامبر اسلام ص. به اسرای کفار فرمود هر کس از شما به ده نفر از مسلمانان سواد بیاموزد، آزاد است. این اهمیت که جامعه عرب آن روز تبدیل به یک جامعه رشد یافته و متمدن شد؛ زیرا آموختن در اسلام رشد است و در تمدن اسلامی، علم در صورتی که در کنار ارزش‌های دیگر باشد، ارزش است. و این در حالی بود که اروپاییان، قرن‌ها بعد به این نتیجه رسیدند که دروازه‌های تمدن را با کلید رواداری باید گشود.

اعترافات غیرمسلمانان

۱. گوستاو لوبون در زمینه ترقی تمدن اسلام

می‌گوید: هیچ مذهبی مانند اسلام با این درجه از تسامح و تساهل در دنیا دیده نشد. همین گذشت و اغماض (تساهل مذهبی) سبب دوام این فتوحات گشت و دین اسلام در همه جا مورد قبول واقع شد و اقوامی که آن را قبول نمودند در ایمان و عقیده خود به صورت محکم باقی ماندند.

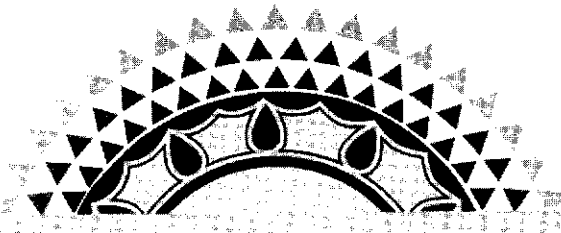
و نیز در جای دیگر می‌فرماید: زور شمشیر، موجب پیشرفت قرآن نگشت؛ زیرا رسم اعراب مسلمان این بود که هر کجا را فتح می‌کردند، مردم آن جا را بر دین خود آزاد می‌گذاشتند؛ این که مردم مسیحی از دین خود دست برداشته و به اسلام می‌گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود برمی‌گزیدند، به جهت عدل و دادی بود که از عرب‌های فاتح می‌دیدند و از زمام‌داران پیشین خود ندیده بودند.

۲. ویل دورانت می‌گوید: اسلام طی پنج قرن از سال ۷۰۰ تا سال ۱۲۰۰ میلادی از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمروی حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار، سطح زندگی، وضع قوانین منصفانه انسانی، تساهل دینی، ادبیات، دانش علم طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود. ۳. میشو: هنگامی که مسلمانان در زمان خلیفه دوم بیت المقدس را فتح کردند هیچ‌گونه آزاری به مسیحیان نرساندند، ولی برعکس هنگامی که نصارا این شهر را گرفتند، با کمال بی‌رحمی مسلمانان را قتل عام کردند و یهود نیز وقتی به آن جا آمدند، بی‌باکانه همه را سوزاندند... باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروت انسانی است ملت‌های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته‌اند.

۴. روبرتسون: تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند، یک روح سازگار و تسامحی با ادیان دیگر نیز در آن‌هاست.

۵. کونت هانری دی کاستری، نویسنده فرانسوی، بقای نسل یهود را معلول مدارای دول اسلامی با آنان می‌داند: اگر از جنس یهودی تا به حال کسی در این جهان به جای مانده است، در اثر همان دولت‌های اسلامی بود که در قرون وسطا آنان را از دست مسیحیان خون‌آشام نجات دادند. در صورتی که اگر نصارا هم چنان به حال قدرت باقی می‌ماندند و بر جهان حکومت می‌نمودند، نسل یهود را از جهان برمی‌داشتند.

۶. آدام متز: کلیساها و صومعه‌ها در دوران حکومت اسلامی چنان می‌نمودند که گویی خارج از حکومت اسلامی به سر می‌برند و به نظر می‌رسید



بخشی از سرزمین دیگری هستند که این خود موجب می‌شد چنان فضایی از تسامح برقرار گردد که اروپا در سده‌های میانه با آن آشنایی نداشتند. این نوع اعترافات از سوی نویسندگان غربی متصف، بسیار است که در این نوشتار نمی‌گنجد لذا خوانندگان فرهیخته را به کتب تاریخی و اجتماعی عوت می‌کنیم.

مبنای تسامح و تساهل در غرب

برای شکل‌گیری اندیشه تسامح و تساهل در غرب سه مبنا وجود دارد که عبارت‌اند از: مبنای هستی‌شناختی، مبنای معرفت‌شناختی و مبنای انسان‌گرایانه.

مبنای هستی‌شناختی

هستی‌شناسی برگرفته از اندیشه ارسطوست. ارسطو معتقد بود که سراسر جهان هستی را کثرت و اختلاف و تنوع فرا گرفته است و در این میان انسان به عنوان موجودی که جوهر حقیقی آن عقل است، باید دست به گزینش و انتخاب بزند. در واقع سعادت او از طریق همین گزینش عقلانی و آزاد رقم می‌خورد و هرچه کثرت و تفاوت بیشتر باشد، فرصت گزینش عقلی بیشتر و ارزش عمل بالاتر خواهد بود و در این راستا تساهل، به عنوان حافظ این اختلاف‌ها و تنوع‌ها، لازم و ضروری است و عدم تساهل این تنوع‌ها را از بین می‌برد. بنابراین از دیدگاه ارسطو، تساهل لازمه کثرت و تنوع است. تساهل لازمه کثرت و تنوع است و عدم تساهل بگراییم، به مرحله حیوانی نزدیک‌تر می‌شویم و هر چه از خشونت و عدم تساهل دور شویم، به مرحله انسانی بلکه خدایی نزدیک‌تر شده‌ایم. در میان متفکران و فیلسوفان معاصر نیز این نوع رویکرد ارسطویی با مضامین کاربردی بسیار مشابه به چشم می‌خورد.

مبنای معرفت‌شناختی

مبنای معرفت‌شناختی از کهن‌ترین مسائل مطرح در تاریخ علم و فلسفه، تحصیل یقین و دست‌یابی به واقعیت است. پیشینه این بحث را می‌توان در آثار یونان باستان به ویژه در تیمائوس افلاتون یافت که همان نسبیت در باب معرفت و شناخت است. او می‌گوید هیچ معرفت و شناختی مطلق نیست؛ زیرا حقیقت مطلق وجود ندارد. این مبنا ریشه در اندیشه پروتاگوراس دارد که معتقد بود حقیقت نسبی است و هر چیز همان است که به نظر انسان می‌رسد و انسان معیار است؛ هرچند ظاهراً او واقعیت را انکار نمی‌کرد. بنابراین بهتر است انسان از قضاوت درباره

برداشت‌های مختلف دست بردارد و نه تنها در برابر نظریات مختلف بردبار باشد، بلکه با تأکید بر جدی بودن خطاپذیری در انسان از هرگونه پافشاری و اصرار بر آرا و نظریات خود پرهیز کند و به تمام معنی اهل تساهل باشد. پس به لحاظ معرفتی، تساهل هم‌زاد با شک‌گرایی و نسبی‌گرایی است که نقد شکاکیت مجال دیگری را می‌طلبد.

نقد این مبنا به طور خلاصه

یکی از مشکلات بسیار روشن این مبنا این است که این مبنا در درون ناسازگار است و بهترین دلیل برای قایل شدن به خشونت و عدم تساهل است؛ زیرا در صورتی که معیار واقعی برای ارزیابی ادعاهای گوناگون وجود نداشته باشد طرف‌داران عدم تساهل و خشونت و حتی نازیسم و فاشیسم می‌توانند ادعا کنند که نظریه آنان به همان اندازه درست و حق است که نظریه‌های مخالف آنان درست و حق است. بنابراین نظریات گوناگون معرفت‌شناختی از عقل‌گرایی دکارتی که به بدیهیات عقل نظری قایل است و عقل‌گرایی کانتی که بر داده‌های عقل عملی تکیه می‌کند، تا نظریات تجربه‌گرایانه و حسی که هر نوع عقل‌گرایی را مردود می‌شمارد و هر نوع معرفت غیرتجربی را فاقد ارزش می‌داند و از آن‌جا تا پوزیتیویسم منطقی که هر نوع گزاره‌ماورای طبیعت را نه‌تنها بی‌ارزش، که اساساً بی‌معنی می‌شمارد، هر یک به نوعی نسبیت معرفت‌شناختی را زرمزه می‌کند که از لوازم آن عدم امکان ارزیابی و داوری درباره درستی یا نادرستی عقاید و روش‌های رفتاری است. آری، تساهل مولود طبیعی چنین بنیان نظری است. نکته دیگر قابل توجه، این است که اگر بر اساس شکاکیت و نسبیت‌گرایی هیچ اصل مطلق و کلی وجود ندارد، چگونه است که طرف‌داران تساهل بر اساس این مبنای معرفت‌شناختی دست‌کم به لحاظ نظری قایل‌اند که تساهل، اصل مطلق و جهان‌شمول و زمان‌شمول است و هم‌باید این اصل را رعایت کنند و هرکس این اصل را رعایت نکند محکوم است. در دوران معاصر، تساهل معرفتی به تساهل نظری شهرت یافته و مهم‌ترین نظریه‌پرداز و مدافع آن کارل پوپر است. به اعتقاد پوپر نظریات چیزی بیش از حدسیات و فعالیت قوه تخیل نیستند. دفاع مشهور پوپر از تساهل سیاسی در کتاب جامعه باز و دشمنان آن، ریشه در نظریات فلسفی او درباره شناخت و معرفت دارد. به نظر پوپر هر نوع تلاش در طول تاریخ که بر اساس یقین‌باوری صورت گرفته است، به عدم

تساهل دامن زده و جامعه‌ای بسته پدید آورده است.

مبنای تسامح و تساهل در اسلام

در جوامع اسلامی عده‌ای دانشمندان مسلمان در اثر مطالعه آثار اندیشمندان غربی و یا به دلیل پیشرفت‌های روزافزون علمی و صنعتی و مادی جهان غرب، همان مبنای نظری اندیشه تساهل و تسامح غربی را پسندیده‌اند و سعی دارند آموزه‌های دینی را به گونه‌ای تعریف کنند که مخالف تسامح و تساهل غربی نباشد؛ به عنوان مثال گاهی بر مبنای نسبیت و شکاکیت معرفت‌شناختی، یقین‌باوری و جزم‌اندیشی و مطلق‌انگاری را خلاف تساهل می‌دانند. مثلاً می‌گویند: ... خشونت‌ورزان، تصویر خاصی از حقیقت دارند؛ یعنی به نوعی جزمیت و مطلق‌انگاری دارند. دگماتیسم، ویژگی اصل معرفت‌شناسی تفکر خشونت‌گراست. یا انسانیت و آدمیت را برتر از دین دانسته و می‌نویسند:

نبی دینی آن قدر عیب نیست که ترک آدمیت و دوری از انسانیت عیب است. دین برای انسان شدن بوده است اگر آدمی نباشد چه دینی؟

چنین تفکراتی در باب تساهل در جوامع اسلامی و به طور اخص در ایران چندان قدمتی ندارد و تقریباً به اوایل دهه سی بازمی‌گردد. اما عده‌ای دیگر از دانشمندان مسلمان با تأکید بر وجود حقیقت مطلق، مبنای تساهل را تعلیمات قرآنی می‌دانند که این تعلیمات اصالت و محوریت را به الله می‌دهد نه به انسان و انسانیت.

از دیدگاه قرآن خداوند حق اصالت دارد نه انسان. بنا بر این مبنا اگر انسانیت بهره‌ای از اصالت دارد، به دلیل مطابقت آن با حق و حقیقت است. و لذا باورها و رفتارها و امیال همه افراد، به یک اندازه قابل احترام نیستند، بلکه میزان متابعت و مطابقت از حق، مقدار احترام و ارزش آنان را تعیین می‌کند. حق و حقیقت، ملاک تساهل و تعیین‌کننده حدود آن است. مصداق کامل حق هم خدای متعال و دستورات اوست؛ انسان مرتبط با خدا هیچ گاه از اصالت خود دم نمی‌زند و انسان بریده از خدا، به دلیل فقدان معیار و منبع مشروعیت، اصالتی ندارد.

این تفکر در جوامع اسلامی قدمتی به قدمت تاریخ اسلام دارد و با ظهور اسلام متولد شده است. اگر چه در اسلام اصل بر رفت، مدارا و مهربانی است و اساساً اسلام دین محبت و عشق است. این محبت و عشق از محبت و عشق الهی مایه می‌گیرد و پایه و اساس آن الله است.